

ادیب‌الممالک؛ از روزنامه ارشاد تا آفتاب

گفت‌وگو با دکتر نصرالله صالحی

◆ یوسف ناصری

دکتر نصرالله صالحی، دوره دکتری خود را در رشته تاریخ از دانشگاه تهران به پایان رسانید و از تزی تحت عنوان «اندیشه تجدد و ترقی در عصر بحران» دفاع کرد. وی مدرک فوق‌لیسانس خود را نیز در این رشته و در دانشگاه شهید بهشتی دریافت نمود. با پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه و موانع اصلاحات سیاسی در ایران عصر ناصری». وی هم‌اکنون استاد مرکز تربیت معلم (شهری) است و مقالات و کتاب‌های متعددی از وی به چاپ رسیده است. برخی از کتاب‌های چاپ شده دکتر صالحی عبارتند از: گنجینه خواف (مجموعه یادداشت‌ها و درس‌های سیدحسین مدرس در تبعید)، ترجمه تاریخ عثمان پاشا (شرح لشکرکشی عثمانی به قفقاز و آذربایجان)، انتشار متن کامل روزنامه حبل‌المتین تهران و هجوم روس و اقدامات روسای دین برای حفظ ایران.



روزنامه ارشاد در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تزاری در باکو و با مدیریت احمدبیک آقایی قره‌باغی منتشر شد. این روزنامه حدوداً یک سال قبل از پیروزی انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸/۱۹۰۶ ش / ۱۳۲۴ ق) منتشر شده بود و دایره انتشار و توزیع آن نیز به ایران کشیده شد. به نظر شما روزنامه ارشاد توانست در حد قابل توجهی بر تحولات ایران تأثیر بگذارد؟

شاید بشود روزنامه‌های خارج از کشور را در یک تقسیم‌بندی کلی به سه بخش تقسیم کنیم. یکی قبل از مشروطه، یکی هم حذفاصل میان پیروزی مشروطه تا فتح تهران و یکی هم بعد از فتح تهران یا استقرار مشروطه دوم به بعد هست.

این تفکیکی است که خیلی از کسانی که به روزنامه‌نگاری دوره مشروطه توجه می‌کنند به این مسئله، توجه زیادی ندارند. به ویژه به دوره حذفاصل میان مشروطه یعنی از سال ۱۳۲۴ قمری تا ۱۳۲۷ قمری. تحولات این سه سال خیلی مهم است ولی کمتر مورد توجه قرار گرفته.

اغلب روزنامه‌های فارسی‌زبان برون‌مرزی در یک کشور خارجی یعنی عثمانی و نواحی تحت تسلط آن چاپ می‌شد. اگر بخواهیم به صورت تطبیقی مقایسه کنیم چرا این تحرک و تدارک چاپ روزنامه فارسی‌زبان در روسیه تزاری و سپس اتحادیه جمهوری‌های شوروی اتفاق نیفتاد و در روزنامه ارشاد هم صرفاً یک ضمیمه به زبان فارسی انتشار یافت.



جنازه
تقی‌یف که به
دست افراد
شجاع‌الدوله
کشته شده
است

اولاً دروازه ورود ایران به دنیای جدید که غرب باشد یا تمدن جدید، در واقع عثمانی است. کشور عثمانی پلی است که میان ایران و اروپا قرار داشته و آشنایی ایرانیان با دستاوردهای مدرن مغرب زمین از این طریق اتفاق افتاد. دوم اینکه ایرانی‌ها عمدتاً به طرف عثمانی مهاجرت

می‌کردند و بعد از آنجا به مصر یا اروپا می‌رفتند یا بعضی از آنها به قفقاز می‌رفتند.

پس بنابراین چه روشنفکران و چه تجار و چه افراد کارگر از عثمانی به جاهای دیگر مهاجرت می‌کردند. دلیل اینکه عمده روزنامه‌ها در عثمانی چاپ می‌شده برای این است که در استانبول اصلاً ایرانی‌ها تمرکز زیادی داشتند و فرهیختگان ایرانی در آنجا حضور داشتند. ایرانی‌ها در آنجا مدرسه، بنیادهای خیریه و حجره‌های تجاری داشتند و همه این عوامل باعث شده بود که یک جمعیت فرهیخته ایرانی در آنجا شکل بگیرد.

اگر مقایسه بکنیم در باکو به خاطر احداث چاه‌های نفتی و فعالیت‌های صنعتی و نیاز به کارگر، تعداد زیادی از ایرانیان به منطقه قفقاز و خصوصاً باکو مهاجرت می‌کردند. آیا در باکو چنین تجمعی از ایرانیان به وجود نیامده بود؟

فرقش این است که ایرانی‌هایی که به باکو می‌رفتند عمدتاً برای کاریدی بود و این افراد در واقع کارگر بودند. یعنی کسانی بودند که از روستاهای ایران مهاجرت می‌کردند و می‌رفتند به آنجا تا قوت لایموتی کسب کنند برای خانواده‌شان. در مقابل کسانی که به عثمانی می‌رفتند طبقه تجار، روشنفکران و فرهیختگان بودند.

شما تجار ایرانی مقیم استانبول آن زمان را که در کار خرید و فروش توتون و تنباکو بودند، جزو نخبه‌ها به حساب می‌آورید؟

تجار آن زمان، خودشان جزو فرهیختگان و روشنفکران محسوب می‌شدند. نمونه بارز آنها نیز زین‌العابدین مراغه‌ای است که کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک را نوشته و مهم‌ترین اثر چاپ شده پیش از مشروطه است که نقش مهمی در بیداری ایرانیان داشت. زین‌العابدین مراغه‌ای کسی است که وقتی از ایران مهاجرت می‌کند به قفقاز می‌رود. بعد از مدتی او در بخشی از روسیه زندگی می‌کند و به کار تجارت می‌پردازد. در نهایت به عثمانی می‌رود و در آنجا مستقر می‌شود. مراغه‌ای در استانبول است که دست به قلم می‌زند. زین‌العابدین مراغه‌ای کسی که در آنجا حجره تجاری دارد و کاسب و تاجر است ولی آدم فرهیخته‌ای هم هست.

در اواخر قرن نوزدهم، مبارزات کارگری در قفقاز گسترش پیدا می‌کند و در سال ۱۹۰۱ نیز شعبه‌ای از حزب سوسیال-دموکرات روسیه در باکو تاسیس شد. به تدریج دامنه فعالیت سوسیال-دموکرات‌ها گسترده شد. حیدر عمواغلی که ایرانی‌الاصیل است و در باکو تحت تاثیر این آموزه‌ها بود، بعدها به ایران آمد و جزو گروه تندرو دموکرات‌های ایرانی اقدامات زیادی انجام داد. با این حال شما ایرانیان مقیم عثمانی را نخبه می‌دانید و نه مقیم قفقاز و خصوصاً شهر باکو را؟

تفاوت قفقاز و عثمانی در این است که عثمانی، فضای آزادتری نسبت به قفقاز داشت. یعنی رژیم استبدادی تزاری روسیه، یک جو خفقان در منطقه قفقاز ایجاد کرده بود. سوسیال-دموکرات‌ها و کسانی که در قفقاز به دنبال جنبش آزادیبخش بودند غالباً به صورت پنهانی مبارزه می‌کردند، اما عثمانی تا حدی جو آزادتری داشته است.

ضمن اینکه تفاوت بارز عثمانی با قفقاز این است که عتبات عالیات یا عراق و شهرهای مقدس آن، بخشی از عثمانی محسوب می‌شد. بسیاری از علما و مراجع بزرگ شیعه هم در عراق بودند و خیلی از روشنفکران مادر واقع در قلمرو عثمانی زندگی می‌کردند.

یعنی دست کم یک فضای حداقلی آزادی و فعالیت فکری و مطبوعاتی در عثمانی پذیرفته شده بود؟

بله؛ علما و خیلی از طلاب مقیم نجف و کربلا با استانبول [پایتخت عثمانی] ارتباط داشتند.

حتی در دوره مشروطه، خط تلگراف مستقیمی بین شهرهای مقدس عراق و استانبول وجود داشته.

ولی بعضی اوقات عثمانی معتقد به مذهب تسنن، کشتارهایی از شیعیان را در مناطق شیعه‌نشین عراق به راه انداختند. . .

آن داستان‌ش برمی‌گردد به دوره قبل از مشروطه. یک بار چنین اتفاقی در دوره ناصرالدین شاه اتفاق افتاد و یک بار هم در دوره محمدشاه در کربلا و بصره، چنین اتفاقاتی صورت گرفت. به هر حال، وقتی ایرانی‌ها وارد عثمانی می‌شدند، این عثمانی یک طرفش عتبات بود و طرف دیگر هم استانبول بود و استانبول هم یک مسیری بود که از طریق آن به سفر زیارتی خانه خدا در حجاز هم می‌رفتند.

در سال ۱۸۷۶ امپراتوری عثمانی استقرار حکومت مشروطه و تهیه و تدوین و اجرای قانون اساسی و تاسیس پارلمان را پذیرفت، اما مدتی بعد قانون اساسی و پارلمان ملغی شد تا مشروطه دوم در ۱۹۰۸ و انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ شمسی) به پیروزی رسید و پارلمان تشکیل شد با عنوان دارالشوری یا مجلس شورای ملی. ملغی شدن قانون اساسی در عثمانی به دستور سلطان عبدالحمید عثمانی اتفاق افتاد و صحبت از استبداد عبدالحمیدی هم شده است و به هر حال چنین استبدادی، قابل نادیده گرفتن نیست. . . با این حال می‌خواهم بگویم که استبداد عثمانی برای روشنفکران عثمانی بود و نه برای ایرانی‌ها. دقیقاً همان‌طور که روشنفکران ایرانی از استبداد ناصرالدین شاه (قاجار) به استانبول پناه می‌بردند، به همان صورت روشنفکران عثمانی هم از استبداد عبدالحمید به پاریس پناه برده بودند. یعنی همان‌طوری که استانبول، مرکز تجمع آزادیخواهان ایرانی و محل انتشار روزنامه‌های روشنفکرانه بود، پاریس هم محل تجمع روشنفکران عثمانی و محل انتشار روزنامه‌های آزادیخواهان آنها بود.

اگر عثمانی‌ها تا حدود زیادی نسبت به روشنفکران و فرهیختگان ایرانی مقیم استانبول، تساهل و مدارا نشان می‌دادند، اگر روشنفکران و مبارزان عثمانی هم به ایران می‌آمدند و مشغول کارهای روشنفکرانه و مبارزاتی علیه حاکمان امپراتوری عثمانی می‌شدند؛ می‌توانستند از حمایت یا تساهل و مدارای حاکمان ایرانی برخوردار شوند یا نه؟ اصلاً چنین فرضی نمی‌توانیم داشته باشیم. چون معمولاً روشنفکران از محیط استبداد و خفقان به محیطی می‌روند که بتوانند فعالیت بکنند. چنان فضای آزادی در ایران آن زمان وجود نداشت. شما می‌گویید حاکمان عثمانی، نسبت به ایرانی‌ها اعمال فشار نمی‌کردند و فقط به اتباع آگاه و روشنفکر خود، چنین فشاری را اعمال می‌کردند. . .

درست است اما وضع ایران فرق می‌کرد. برای اینکه دولت ایران، ملاحظاتی نسبت به عثمانی داشت و امکان نداشت که چنین اتفاقاتی در ایران بیفتد.

عثمانی‌ها چند بار روزنامه فارسی زبان اختر را توقیف کردند که در اسلامبول چاپ می‌شد. این نوع فشار و آزارها بر ایرانیان فعال و فرهیخته ساکن آنجا اعمال می‌شد و اوضاع آنجا به صورتی نبود که این فعالان در تنگنا قرار نگیرند؟

این طوری که ما بگوییم به صورت مطلق آزادی داشتند، نبود. اما همین که روزنامه اختر بیش از ۲۰ سال در عثمانی چاپ شده، این تداوم انتشار نشان می‌دهد که یک شرایط حداقلی در آنجا وجود داشته.

شما اشاره‌ای داشتید به نخبگان و روشنفکرانی که از ایران به عثمانی رفته‌اند. یکی از نخبگان ایرانی که رگ و ریشه ایرانی داشت طالبوف بود که در قفقاز ساکن بود. آثار طالبوف همچون کتاب «سفینه طالبی» بسیار تاثیر گذار بود در تحرک دادن به جنبش آزادیخواهی و مشروطه‌خواهی ایرانیان. آیا شما تاثیر شخصیتی همچون طالبوف مقیم داغستان (محل تولدش تبریز-۱۸۵۵) را نسبت به ایرانیان مقیم عثمانی، قابل توجه نمی‌دانید؟

چرا؛ اگر بخواهید این جور مقایسه کنید من می‌توانم یک نکته دیگر بگویم. به هر حال، بخشی از روشنفکران و نخبگان ایرانی هم به هند رفتند و در کلکته، بمبئی و حیدرآباد ساکن شدند. امثال طالبوف در هند داشتیم و خیلی از او هم مهم‌تر بودند و متأسفانه به آنها توجه نشده است. تعداد زیادی از ایرانیان هم به قاهره رفتند و همین طور به لندن و پاریس مهاجرت کردند. بنابراین اصلاً نمی‌شود انگشت گذاشت روی دو نقطه ولی به نظر من، نقطه اصلی که در تحولات بعدی ایران به ویژه بعد از مشروطه تاثیر گذاشت، استانبول بود.

در پی وقوع جنگ‌های دوگانه بین ایران و روس و منجر شدن به قراردادهای صلح گلستان (۱۸۱۳) و ترکمنچای (۱۸۲۷)، تعدادی از شهرهای ایران واقع در قفقاز که مدتی تحت حاکمیت ایران بود به طور رسمی از ایران جدا شدند. روزنامه ارشاد نیز در سال ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ شمسی) به زبان ترکی و با ضمیمه دو صفحه‌ای به زبان فارسی انتشار یافت. آیا انتشار این ضمیمه فارسی در آن روزنامه را می‌توانیم به معنای اهمیت داشتن زبان فارسی برای ساکنان آن مناطق جدا شده محسوب کنیم و نشانه علاقه آنها برای مطالعه نوشته‌جاتی به زبان فارسی؟

زبان فارسی فقط برای بخش‌هایی از ساکنان آنجا اهمیت داشت یعنی برای فرهیختگان و روشنفکران و باسوادها. اما برای توده مردم، نه. برای اینکه توده مردم بر اثر گذشت زمان و گسستی که ایجاد شده بود اصلاً زبان فارسی را فراموش کرده بودند.

پس آقایی چه انگیزه‌های داشته که ضمیمه‌ای فارسی را به روزنامه ارشاد خود افزوده است؟ برای اینکه در آنجا مخاطبان فارسی‌زبان وجود داشته. شما می‌دانید در همان دوره، تقی‌زاده و برخی دیگر از تبریز حرکت می‌کنند و می‌آیند به تهران برای مجلس اول (۸۷-۱۲۸۵ ش) و مسیر حرکت اینها از باکو بوده. در آنجا می‌بینند شمار ایرانیان، از خود اهالی آنجا بیشتر بوده و این را بعداً اعلام می‌کنند. یعنی در اثر مهاجرت کارگران ایرانی، جمعیت عظیمی از ایرانیان در آنجا بودند و مدارس مختلف ایرانی در شهرهای مختلف قفقاز از جمله در تفلیس (گرجستان) و باکو (آذربایجان) و شهرهای دیگر وجود داشته است و معلمان ایرانی و دانش‌آموزان ایرانی در این مدارس مشغول تدریس و تحصیل بودند. بنابراین به انتشار چنین روزنامه‌ای به زبان فارسی، نیاز وجود داشته و منتشر هم شده است.

می‌شود بگویم ساکنان این مناطق که شهرهای آنها بعد از انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمنچای از ایران، به طور رسمی جدا شده بود، دچار استحاله شده و زبان روسی را فراگرفته بودند و گروه هدف ضمیمه فارسی روزنامه ترکی زبان ارشاد، عمدتاً گروه‌های جدید و مهاجرانی بودند که اخیراً به قفقاز رفته بودند؟

نسل‌های بعدی که به دنیا آمده بودند زبان فارسی را فراموش کرده بودند و زبان روسی را آموخته بودند ولی ارتباطات کارگری و ارتباطات بازرگانی و رفت و آمدهای تجاری و غیره میان ایران و قفقاز اینقدر زیاد بوده که همیشه کثیری از ایرانی‌ها و فرزندانشان در شهرهای مختلف قفقاز حضور داشتند.

آیا ایجاد محدودیت‌های شدید حکومت تزاری مختص مناطق پیرامونی مانند قفقاز و آسیای مرکزی بود یا این نوع تضيیقات در همه جای امپراتوری روس اعمال می‌شد و استبداد تزاری، روس‌ها را نیز در بر می‌گرفت و تحت فشار بودند؟

آنها نسبت به انتشار آثاری که حاکمیت روسیه تزاری را زیر سوال ببرد حساسیت داشتند. روزنامه‌هایی مثل ارشاد و غیره، مخاطبانشان عمدتاً دولت‌های استبدادی ایران و نگاه‌شان، بیشتر به این طرف بود. از این نظر انتشار این روزنامه‌ها با مانع مواجه نمی‌شد.

روزنامه اکیچی [به ترکی کشاورز] نخستین روزنامه ترکی زبان بود که در قفقاز تحت حکومت تزارها در سال ۱۸۷۵ منتشر شد. به این معنا روزنامه اکیچی حدود ۳۰ سال قبل از روزنامه ترکی زبان ارشاد انتشار یافته است. همین روزنامه اکیچی در گرماگرم جنگ روس و عثمانی، شعری را منتشر کرد که در آن گفته شده بود کلاغ‌ها از عقاب‌ها شکست خورده‌اند. کارگزاران روس، با این عنوان که منظور اکیچی از کلاغ‌ها، روس‌ها هستند و با این اتهام که گردانندگان این روزنامه از عثمانی‌ها طرفداری کردند، آن را توقیف کردند.

بله؛ طبیعی است. روزنامه در قلمرو دولتی منتشر می‌شود که آن دولت، یک قدرت بزرگ استعماری است و هر چیزی که بخواهد قدرتش را مورد نقد و چالش قرار بدهد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد.

در روزنامه اکینجی به هیچ عنوان اسمی از روس‌ها نمی‌برد و فقط از نام کلاخ اسم برده. آیا سختگیری و عدم تساهل و مدارای امپراتوری تزاری چرانا این حد گسترش یافته بود. من گفتم که در روسیه جنبه کامل استبدادی وجود داشت.

ولی باز فضای سیاسی کاملاً بسته نبود؟

اما به هر حالت آزادیخواهان روسی برای مبارزه با رژیم استبدادی، به کشورهای دیگر رفتند و محل تجمع آنها در کشورهایمان قبیل آلمان بود.

روزنامه طنز و فکاهی ملانصرالدین با مدیریت میرزا جلیل (محمد علیزاده) در سال ۱۹۰۵ در قفقاز منتشر شد. میرزا جلیل این روزنامه را به زبان ترکی چاپ کرد و پس از اعلامیه اکتبر ۱۹۰۵ تزارها انتشار یافت. میرزا جلیل در شاعری هم تخلص صابر را داشت. روزنامه اکینجی هم در سال ۱۸۷۵ چاپ شده بود. این دو روزنامه از روزنامه‌های معروف ترکی زبان چاپ شده در قفقاز بودند. آیا جایگاه روزنامه ارشاد نسبت به آن دو روزنامه اکینجی و ملانصرالدین، جایگاه قابل توجهی است؟

این سه روزنامه هر کدام جایگاه خاص خودشان را دارند. چون زبان اکینجی، ترکی بود و بیشتر به طبقه کارگر و کشاورز می‌پرداخت، عمده مخاطبان آن توده‌های مردم بودند. به نظر من روزنامه ارشاد، مخاطبانش بیشتر فرهیختگان بودند. اما ملانصرالدین، عمدتاً به خاطر ماهیت طنز آلود و انتقادی که داشت، مخاطبان وسیع‌تر و گسترده‌تری جذب می‌کرد. به همین خاطر روزنامه ملانصرالدین شهرت خیلی زیادی کسب کرد و تأثیر گذاری بیشتری هم داشت.

آقای دکتر صالحی، می‌توانیم بگوییم چون روزنامه ملانصرالدین کاریکاتورهای متعددی چاپ می‌کرد در نتیجه حتی می‌توانست آدم‌های بی‌سواد را هم جذب کند و در عمل دامنه تأثیر گذاری آن تا تهران هم کشیده شده بود.

اگر بخواهیم راجع به تأثیر گذاری صحبت بکنیم باید به فاکتورهای مختلفی اشاره کنیم. یکی از فاکتورها، بحث کاریکاتورها و مصور بودن روزنامه است. یک فاکتور دیگر هم زبان ساده و عامه فهمی داشته و بیشتر به زبان توده مردم صحبت می‌کرده. فاکتور دیگر، انتقادی بودن و طنز بودن آن هست. فاکتور بعدی این است که روزنامه ملانصرالدین، طبقه مذهبی و روحانیون را به شدت مورد نقد و حتی گاهی اوقات مورد توهین قرار می‌داد. به همین دلیل این روزنامه برای گروه‌هایی از مردم در قفقاز که با مذهب و روحانیون، به نوعی سرسخت‌تر داشتند، مطلوبیت داشت.

شما فکر می کنید روزنامه ارشاد، بیانی نخبه گرایانه داشت تا عامه گرایانه؟

بله؛ من تصور می کنم به این صورت بوده.

اینکه آقایف بعد از اعلامیه دولت تزار در سال ۱۹۰۵ و اعطای برخی آزادی ها و تاسیس مجلس روسیه -دوما- موفق شد روزنامه ارشاد را منتشر کند و سپس علاقه مند شد یک ضمیمه فارسی به روزنامه خود اضافه کند، آیا انتشار این روزنامه ها نشان می دهد آزادی های خیلی زیادی به سرعت توسط تزارها داده شده بود و حتی ادیب الممالک فراهانی (۱۲۹۷ ش / ۱۳۳۶ ق - ۱۲۷۷ ق) هم از تهران به سوی قفقاز می رود و عهده دار تهیه ضمیمه فارسی آن

روزنامه می شود؟

آن هم موثر بوده. یعنی انقلاب ۱۹۰۵ که منجر به تحولات سیاسی زیادی در روسیه شد باعث شد که فضا باز شود. در آن زمان روزنامه های مختلفی مجال انتشار پیدا کردند و بعدها با بسته شدن فضای سیاسی، این مجلات و روزنامه ها نیز بسته شدند.

آیا به اعتقاد شما نیز، گفتمان غالب در منطقه قفقاز، همان سوسیال -دموکراسی است یا نه؟

بله؛ گفتمان غالب همان سوسیال -دموکراسی است.

یکی از شعارهای محوری سوسیال -دموکرات ها کاهش وقت کاری روزانه کارگران به هشت ساعت بود. آیا همین گفتمان در بیان روزنامه ارشاد غلبه دارد یا اینکه گرایش دیگری هم در این روزنامه بازتاب پیدا می کند.

سوسیال -دموکرات ها چند تا مسئله را هدف اساسی خودشان قرار دادند مثل برابری حقوق، دفاع از حقوق کارگران، دفاع از کشاورزان در برابر زمین داران و در واقع درخواست اصلاحات ارضی و داشتن زمین از طرف دهقانان. همین اندیشه ها است که بعد از مشروطه ایران در روزنامه ایران توسط محمدامین رسول زاده منتشر می شد. دقیقاً این افکار سوسیال -دموکراسی در این روزنامه بازتاب دارد.

من گفتم همین گفتمان، در روزنامه ارشاد هم بیشتر نمود دارد. چون این روزنامه در قفقاز منتشر می شد و به طور طبیعی تحت تاثیر جریان فکری غالب آنجا قرار داشت.

میرزا محمدصادق فرزند حاج میرزا حسین بود که بعدها به ادیب الممالک مشهور شد. او در سال ۱۲۸۴ شمسی (۱۹۰۵) به باکو رفت و مسوولیت تهیه و چاپ ضمیمه فارسی روزنامه ترکی زبان ارشاد را به عهده گرفت. به نظر شما چه انگیزه ای می توانست باعث رفتن ادیب الممالک به باکو شود و نه عثمانی یا اروپا؟

من فکر می کنم بیشتر، ادیب الممالک به یک درخواست پاسخ داده. چون ادیب الممالک، هم

شاعر بوده و هم نویسنده و هم روزنامه‌نگار. از طرفی هم قلم توانایی داشته و تصور می‌کرده که به آن درخواست که هست، پاسخ مثبت بدهد و نقش ایفا کند.

از لحاظ مالی هم ادیب‌الممالک نیاز داشت یا اینکه از لحاظ مادی، نیازی به پول و حقوق کاری در روزنامه ارشاد نداشته است؟

بعید نیست که مسئله مالی هم بی‌تاثیر نبوده باشد.

ادیب‌الممالک، یک شاعر معروف هم بود و مداحی‌های زیادی از وی در اختیار است. او بعد از اینکه با حسنعلی خان امیرنظام گروسی (وزیر فواید عامه) آشنا شد، تخلص امیری را از امیرنظام اخذ کرد و از این طریق ارادت خود را به امیرنظام نشان داد. ادیب‌الممالک هم لقبی بود که از سوی مظفرالدین شاه به وی اعطا شد. ادیب‌الممالک، شعرهای وطنی متعددی هم دارد. شما این نوع نگرش را تا چه حد تاثیر گذار می‌بینید در روزنامه ارشاد و مطالبی که زیر نظر وی در آنجا چاپ می‌شد؟

طبیعی است روزنامه، وقتی از زیر دست فردی مثل ادیب‌الممالک در می‌آید، ایشان افکار و اندیشه‌هایش در آنجا جلوه می‌کند و آن اثری که منتشر می‌شود با آن کسی که این راه‌هدایت می‌کند ارتباط مستقیم دارد.

ادیب‌الممالک حدوداً در سن ۴۵ سالگی به باکو مهاجرت می‌کند. آیا اشعار مدحی او را می‌توانیم به عنوان معیاری در نظر بگیریم برای اینکه بگوییم او حداقل در سطح ظاهری، چندان مخالفتی با سلطنت نداشته است؟

این شعرها از دید ما مداحی است. یک شخصیت و افکار او را باید در یک مقطع زمانی مورد بررسی قرار ندهیم؛ بلکه باید آن را در یک گذر و سیر زمانی ارزیابی کنیم. ادیب‌الممالک هم مثل خیلی‌های دیگر، در یک مقطع زمانی، موافق قاجارها بوده و در زمانی دیگر مخالف آنها بوده باشد. طبیعی است در زمانی که ادیب‌الممالک موافق بوده، مداحی کرده و موقعی که مخالف بوده انتقاد کرده است. یعنی خیلی از رجال و نخبگان، زندگی‌شان فراز و نشیب زیادی داشته است.

در ضمن سیدحسن تبریزی (شمس) بعد از به توپ بستن مجلس، روزنامه‌اش به نام جبل‌المتین بسته شد و او هم مثل بقیه روشنفکران گریخت و به قفقاز رفت و مدتی در باکو ماند. سیدحسن از آنجا می‌خواست به برادرش مویدالاسلام مدیر جبل‌المتین چاپ‌هند پیوندد که تقی‌زاده بعد از فتح تهران با عتاب و خطاب به او می‌گوید وظیفه ملی تو این است که برای اعاده مشروطه به ایران برگردی و جبل‌المتین را منتشر کنی. ایشان بعد از چند ماه اقامت در باکو، به جای رفتن به هند، ترجیح می‌دهد که دوباره به ایران برگردد. سیدحسن شمس سپس در رشت، جبل‌المتین رشت را منتشر کرد.

از اینکه سیدحسن شمس چند سال بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و بعد از به توپ بستن

مجلس ایران به باکو می‌رود، می‌توان نتیجه گرفت که یک فضای سیاسی قابل تحملی در آنجا حاکم بوده که مهاجرت به آنجا صورت گرفته؟

بله؛ بعد از اینکه مجلس شورای ملی به توپ بسته شد، عمده روشنفکران و انقلابیون و ملیون ایران، راه قفقاز را در پیش گرفتند. مدتی در باکو ماندند و بعد از آنجا به پاریس و استانبول رفتند. احمد آقایی مدیر روزنامه ارشاد نسبت به تکفیر طالبوف (روشنفکر ایرانی) توسط برخی روحانیون ایرانی موضع شدیدی اتخاذ کرد و بر این باور بود که باید قدر روشنفکرانی همچون طالبوف را بدانیم و سپاسگزار آنها باشیم. آیا این نوع موضع‌گیری‌های مدیر روزنامه ارشاد می‌توانست بر جامعه ایرانی به معنای واقعی کلمه اثر بگذارد و از دیدگاه‌های طالبوف بهتر بهره‌برداری کنند؟

نه؛ برای اینکه جامعه ایران آن زمان، یک جامعه بی‌سواد بود. بیش از ۹۰ درصد مردم، سواد نداشتند و فقط گروه قلیلی از مردم باسواد بودند و آثار طالبوف را می‌خواندند و درک می‌کردند. بنابراین حرف آقایی تأثیری نداشت. چون برای کسانی که طالبوف را می‌شناختند و آثار او را می‌خواندند، تفاوتی نداشت و آنها در هر صورت آثار طالبوف را می‌خواندند. اما چون آقایی، یک روشنفکر اهل قلم بوده و از طالبوف دفاع کرده، در برجسته شدن شخصیت طالبوف، بی‌تأثیر نمی‌توانسته باشد.

در روزنامه ارشاد ادعا شد که مساواتی‌ها (اعضای حزب مساوات قفقاز) می‌خواهند آذربایجان ایران را از خاک ایران جدا کنند و نسبت به این اقدام هشدار می‌داد که چنین اتفاقی رخ ندهد. بعد از طرح این ادعاها محمدامین رسول‌زاده مدیر روزنامه ایران‌نو جواب داده که منظور ما آذربایجان ایران نیست. به نظر شما آقای دکتر، این نوع موضع‌گیری‌ها واقعیت‌ها را بازتاب می‌داد؟

تا آنجا که من می‌دانم زمزمه‌ای برای تجزیه آذربایجان ایران مطرح نبود. عمدتاً اینها دنبال این بودند که آذربایجان که به خاک روسیه ملحق شده بود را به نوعی آزاد کنند. بعد از فروپاشی رژیم تزاری در روسیه، دولت مستقل آذربایجان به مدت دو سه سال در همان قفقاز به وجود آمد.

ادیب‌الممالک با اشاره به موضوع دستور دادن محمدعلی شاه قاجار برای به توپ بستن مجلس شورای ملی، در شعری سروده است:

تویی که ستمکاران بستند بر این ایوان / بر چشم انوشروان در قلب فریدون شد
آیا واقعا ادیب‌الممالک تا این حد اعتقاد راسخ داشت در موضع گرفتن علیه محمدعلی شاه یا اینکه احساسات شاعرانه او دچار غلیان شده بود؟

طبیعی است که ادیب‌الممالک چنین گرایشی داشته باشد. ایشان یک روشنفکر آزادیخواه است و شاعر ملی‌گرا و وطن‌پرستی است. شعرهای موسوم به وطنیات ادیب‌الممالک، بسیار زیاد

است. ایشان در باب وطن و در باب آزادی، خیلی شعر گفته.

ادیب‌الممالک حدوداً چهار سال قبل از پیروزی انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵ شمسی) مسمط معروف «برخیز شتربانا بر بند کجاوه...» را در مجله ادب (سال دوم) به چاپ رساند. در اواخر این مسمط ادیب‌الممالک افزوده است:

«زین پاک زمین، مردم ناپاک به در کن / از کشور جم، لشکر ضحاک به در کن...»
افسوس که این مزرعه را آب گرفته / دهقان مصیبت‌زده را خواب گرفته.»

آقای دکتر صالحی، این ناسیونالیسمی که ادیب‌الممالک در اشعار خود آورده، آیا جنبه الحاق‌گرایانه داشت و با شیوه افراطی در اندیشه تسخیر مناطق جداشده از ایران بود یا اینکه رویکردی معتدل و اعتدالی را در نظر داشت؟

احساسات شاعرانه که از اعتدال پیش می‌رود و حالت تندروانه و افراطی پیدا می‌کند. چون شاعر هست و احساساتش را بیان می‌کند و شاید در این میان هیچ‌گاه در عرصه عمل تحقق پیدا نکند ولی در نهایت او نمی‌تواند قلم و زبان خودش را محدود کند. به همین دلیل آن چیزی را که می‌اندیشد راحت بیان می‌کند.

محدوده این ناسیونالیسم کجا است؟
به هر حال، یک ناسیونالیسم آرمانگرا است.

ادیب‌الممالک بعد از فتح تهران توسط مجاهدان و مشروطه‌خواهان، عزل محمدعلی شاه و استقرار مشروطه دوم، به ایران برمی‌گردد. او سردبیری روزنامه «مجلس» را به عهده می‌گیرد که در حد توان سخنان و مذاکرات مجلس شورای ملی را چاپ می‌کرد. مدتی بعد هم روزنامه عراق عجم را در تهران به چاپ رساند و سردبیر روزنامه آفتاب ارگان حزب اعتدالی شد. در مجموع می‌توان گفت که وجهه و جایگاه مطبوعاتی ادیب‌الممالک نسبت به سایر ابعاد شخصیتی او مغفول مانده و شناخته نشده است؟

ادیب‌الممالک آدمی است مستعد، شاعر، نویسنده و بسیار خوش ذوق و اهل قلم و نسبت به همتایان خودش، یک سر و گردن بالاتر بوده است.

شاید در تحلیل‌های سیاسی و غیره به پای دیگران نرسد ولی در عرصه روزنامه‌نگاری، چیزی کمتر از دیگران نداشته. ادیب‌الممالک، یکی از نخبگان روزنامه‌نگاری ایران است که متأسفانه هنوز به صورت شایسته‌ای، کارنامه روزنامه‌نگاری او مورد بررسی قرار نگرفته است.

ادیب‌الممالک بعد از استقرار مشروطه دوم در ایران، سردبیری مجله و نشریه آفتاب را به عهده می‌گیرد که ارگان حزب اعتدالی بود. این حزب، حزبی محافظه‌کار بود و بخشی از نخبگان سنتی جامعه عضو آن بودند. ما می‌دانیم که ادیب‌الممالک یک سال قبل از پیروزی

مشروطه مهاجرت می کند به باکو و ضمیمه فارسی روزنامه ارشاد را تهیه می کند و در دوره دوم، سردبیری یک روزنامه محافظه کار را عهده دار می شود. آیا روحیه محافظه کاری از ابتدا در شخص ادیب الممالک وجود داشته یا با سیر تحولات، وی به سمت محافظه کاری کشیده می شود؟

یک شخصیت را باید در سیر زمانی اش بررسی کنیم. شاید آن موقع روحیات انقلابی تندروانه داشته است ولی در این دوره که روزنامه آفتاب را منتشر می کند دوره ای است که ناصرالملک نایب السلطنه است. آفتاب هم روزنامه ای است که بیشتر، دفاع از وضع موجود می کند و مشی اعتدالی دارد. یعنی دوره ای هست که همه روزنامه ها تعطیل شده اند و تنها یک یا دو روزنامه وجود دارد که مهم ترین آن روزنامه آفتاب است ارگان و سخنگوی دولت ناصرالملک. اتفاقاً آفتاب، روزنامه خیلی پخته ای هم هست که باز، این بخش هم چندان مورد توجه قرار نگرفته ولی مشی ادیب الممالک در آفتاب کاملاً قابل دفاع است.

یعنی می طلبد در چنین اوضاع و احوال بسیار به هم ریخته بعد از مشروطه که ایران تجربه می کند، کسانی پیدا شوند که جامعه را از التهاب و تندروی و انقلابی گری دور کنند و سعی کنند فضا را یک مقدار آرام کنند تا دولت و کابینه ای روی کار بیاید که بتواند کشور را برای چند صباحی از بحران های عدیده در امان بدارد.

آیا در دوره دوم روزنامه نگاری ادیب الممالک، اندیشه سوسیال-دموکراسی در آثار و کارهای او دیده می شود؟

در اینجا دچار تغییر و تحول می شود. کاملاً می توانیم بگوییم ادیب الممالک نویسنده روزنامه آفتاب با ادیب الممالک نویسنده روزنامه ارشاد، کاملاً فرق دارد.

در مورد شعارهای سوسیال-دموکرات ها مثل هشت ساعت کار موظف روزانه کارگران، آیا باز حداقل از این نوع موارد دفاع می کرد؟

اصلاً آن شعارها برای جامعه ایران نبود. آن شعارها برای جامعه روسیه بود که در واقع نظام صنعتی را داشت تجربه می کرد. در آنجا کارخانه های مختلفی بود و طبقه کارگر به معنی درست کلمه شکل گرفته بود. در آنجا این شعارها معنا می داد که به هر حال کسانی و احزابی پیدا بشوند و دفاع از طبقه کارگر را در سرلوحه کار خودشان قرار بدهند. در صورتی که ایران در آن مقطع زمانی، یک کشور کاملاً کشاورزی بود و طبقه کارگر به معنایی که در روسیه بود در ایران وجود خارجی نداشت.

آیا می شود گفت که ادیب الممالک روزنامه نگار در دوره سوم روزنامه نگاری، تاکیدش صرفاً بر حفظ امنیت کشور است؟

در این دوره بیشتر، بر دفاع از دولت و حفظ وضع موجود دفاع می‌کند. برای اینکه کشور از بحران‌های داخلی و خارجی که گریبانگیرش هست بتواند خلاص بشود و این کشتی شکسته به ساحل نجات برسد. در این مقطع زمانی، ادیب‌الممالک پخته‌تر شده و بیشتر درک می‌کند که انقلابی‌گری و شعارهای توخالی و این حرف‌ها دردی از دردهای مملکت درمان نمی‌کند.

تحول فکری عمده‌ای میان ادیب‌الممالک تهیه‌کننده و نویسنده ضمیمه فارسی روزنامه ارشاد و سردبیر روزنامه آفتاب در دوره دوم به وجود آمده است. در همین دوره دوم در وزارت دادگستری و وزارت عدلیه مشغول به کار شد. آیا این نوع پست دولتی پذیرفتن از سوی ادیب‌الممالک می‌توانست روحیه محافظه‌کاری را در او تقویت کند؟

بله؛ طبیعی است کسی که خارج از سیستم است همیشه منتقد سیستم می‌تواند باشد ولی وقتی خودش وارد سیستم شد و وارد دستگاه دولتی شد بایستی به نوعی از این سیستم و این دستگاه دولتی دفاع کند و نه اینکه منتقد آن باشد.

آیا شهرت ادیب‌الممالک در شاعری و درج اشعار او در کتاب‌های درسی مدارس می‌تواند عامل مهمی باشد در غفلت جامعه ایرانی از جنبه روزنامه‌نگاری ادیب‌الممالک؟

ما هنوز رجال عمده و روزنامه‌نگاران برجسته ایران را نمی‌شناسیم. به عنوان مثال من مجموعه جبل‌المتین تهران را منتشر کردم که مدیریت آن را سیدحسن کاشانی به عهده داشت. او با برادرش ده‌ها سال جبل‌المتین کلکته را منتشر کرد ولی اینقدر ناشناخته است که مقاله‌ای در مورد او پیدا نمی‌کنید. حتی کتاب‌هایی که به صورت شرح رجال نوشته شد هم به او اشاره نکرده‌اند. به هر حال، ادیب‌الممالک هم در ردیف روزنامه‌نگاران برجسته ایران است که گمنام مانده است. اما چون برجستگی شاعرانه‌اش، جنبه روزنامه‌نگاری او را تحت الشعاع خود قرار داده، به همین دلیل وقتی صحبت از ادیب‌الممالک می‌شود همه ادیب‌الممالک شاعر را می‌شناسند و نه ادیب‌الممالک سیاستمدار و ادیب‌الممالک روزنامه‌نگار را.

ادیب‌الممالک چون اینقدر در ردیف شاعران بزرگ هست، همه او را به عنوان شاعر می‌شناسند و بر این اساس نمی‌روند ببینند ایشان در حوزه روزنامه‌نگاری چه کار کرده است. این یک نکته ولی نکته دیگر هم این است که ما روزنامه‌نگاران بزرگ ایران را هنوز نمی‌شناسیم و راجع به آن کار نکرده‌ایم. دایره‌المعارفی لازم است که راجع به آنها منتشر بشود و راجع به تک‌تک روزنامه‌نگاران ایرانی، مدخل بگذارند. آدم‌هایی مثل سیدحسن تبریزی (شمس) بوده‌اند که حداقل ۱۰ سال، به صورت پیوسته روزنامه چاپ کرده‌اند ولی هنوز ناشناخته‌اند یا کسانی مثل عبدالرحیم خلخالی و سیدرضا مساوات نیز ناشناخته مانده‌اند. تعداد این افراد هم بسیار زیاد است و به یک نفر و دو نفر محدود نمی‌شود.